

مکتب و قوع در شعر پارسی

تحول در شعر و هنر و زندگی ایرانیان در قرنهای نهم و دهم هجری



سید مسعود رضوی

سفر فغانی از شیراز به هرات و سپس از هرات به تبریز، اهمیت زیادی داشت، زیرا عدم ثبات در ایران در آستانه برآمدن صفویان، و سپس بی‌التفاتی و تقلیل‌گرایی شعر و مدیحه در دربار شاهان صفوی، شاعران و صاحبان طبع را به هند کوچانید و اگرچه این دلیل، امروز دیگر همچون سابق تکرار نمی‌شود و قرائین ابطال‌کننده در رفع آن جست‌وجو شده است، اما تردید نیست که تشویق سلاطین گورکانی (یا باری مغولان) در هندوستان، آن اندازه اثر داشت و گذاشت؛ چنان‌که نوعی تلفیق میان شیوه نظم شاعرانه ایرانی و ظرافت و زیبایی و باریک بینی هندی ایجاد کرد.

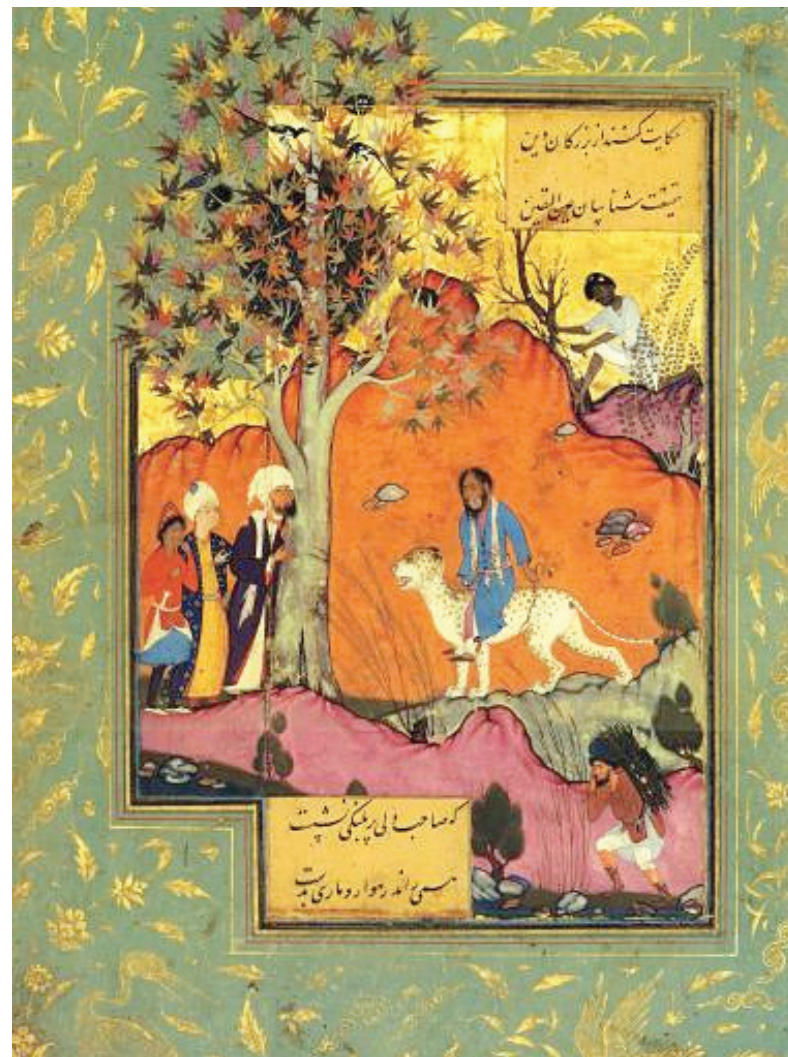
سپس به تدریج و نه یک‌باره، تحولی ایجاد شد که مبنای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی قدرتمندی در سراسر کشورهای مرتبط با زبان پارسی و شعر در، در بنیاد آن تأثیر داشت. سخن اوحدالدین بلینی، شاید دقیق‌ترین و بهترین تمثیل در بیان این تحول باشد و نه تعلیل آن، زیرا پس زدن شعر با فغانی در هرات و حتی تحقیر آن، همچون خبری جنجالی در رسانه‌های آن دوره (تذکره‌ها و کتب تواریخ و حتی ضمن برخی مکاتیب و شروع) بازتاب یافت. این تمثیل، گویای همه وقایع دورانی است که با فغانی در آن زیست و پس از مرگ او به سرعت روی داد.

سکاکی، تخلص یک جوان پیشه‌ور (چاقوساز) در شیراز است. از قرائن و زمان می‌دانیم که یک قرن از گذشت بزرگترین شاعر تمام دورانها و زبانها، حافظ در همین شهر گذشته است. احتمالاً سکاکی مقدمه محمد گلندام را که گردآورنده دیوان خواجه است را خوانده و هر کجا رومی کند، از زبان دوست و آشنا و همکار و همسایه غزلی، یا بیت و مصرعی از حافظ می‌شنود. حافظ، ستاره درخشان و ماه‌مجالس شیرازیان است. جوان پیشه‌ور و شاعر پیشه‌ما، خوب می‌داند که طبع شعری دارد و جوشش وزن و قافیه ره‌ایش نمی‌کند. حتی می‌تواند همچون حافظ، در نظم سخن نازک آرایی کند. چه باک! گاه خیالی تازه و رنگی نوبه وصف و گمان، به صورت و بیان می‌زند و طبع خویش را می‌آزماید. شاعر جوان، شعرهایش را برای مردم شیراز می‌خواند و تردید ندارم که بسیاری او را تحسین و ستایش می‌کنند. آن قدر هست که شعرش خریداران و ستاینده‌گانی می‌یابد، ولی هنوز اسیر سبک و طرز حافظ است و از مضامین، اوزان و غزلهای مشهور و محبوب خواجه استقبال می‌کند. سنت استقبال، حدود دو قرن است که از طبع آزمایی شاعرانه و پاسخ دادن به شعرهای خاص یا مفاخرت و آزمون‌های محدود، موضوع مجالس شاهانه و ماجرای بر خورد و رفتاری پیچیده در مقارنه و آفرینش غزلهای شعر بوده است. در بحث جداگانه در باب معنا و مجلس و سنت‌های استقبال، به اندک تفصیل، در این باره سخن گفته شده است. قطعاً سکاکی در مجالس بزرگان و به اصطلاح دربارها و حتی مجالس نجبا و معارف شهر، پایگاه و جایگاهی نداشته، این را می‌توان از چند قرینه دریافت. در تذکره‌ها و تواریخ آن دوران، هیچ ذکر و اثری از نام و نیاکان و خاندانش نیست فقط تخلص او مانده و برخی در آن هم تردید کرده‌اند. یعنی اینکه شغل وی در آغاز چاقوسازی بوده، اجماع دارند، اما به رغم آن که نامر سوم نبوده و بسیاری از پیشه‌وران، مشاغل و حرفه را تخلص می‌ساخته‌اند. اما فردی با ذوق و منزلت فغانی بیش از این است. به هر حال، ظاهر اشعار این دوران که در شیراز می‌زیسته و نزد برادرش کارگری می‌کرده، هر چه بوده، گم شده و تلاشهای شاعر و التجای او به برادرش نیز اثری در جویش و گردآوری مجدد نداشته است.

نکته دیگر اینکه از اشعار جوانی فغانی نیز هیچ در

تذکره‌ها و منابع و نوشته‌های آن دوران نمی‌یابیم. القاب «مولانا» و «بابا» هم مربوط به دوران پختگی و کهانت و شهرت اوست و در تبریز از سلطان یعقوب آق قویونلو دریافت کرده است. حتی در هرات، چنان از سوی سنت‌گرایان و شاعران دربار و مدرسه، طرد شد که طرز شعر او را تمسخر و تحقیر کردند و نظم‌های سست و بی‌معنی و فاقد اعتبار را به کنایه «طرز فغانیانه» نام نهادند. این ضربه سختی بود که به روح شاعر و

نیمه دوم قرن نهم (۸۸۳-۸۹۶ ه.ق) که با فرهنگ و شعر پرور است، پایدار ساخت. همو که با تسامح و احترام، فغانی را پذیرفت و برکشید، با اعطای لقب «بابا» و پیشوند تفخیم «مولانا»، لقب او را اندکی تخصیص داد و اساساً یعقوب نقش مهمی در اعتبار بخشیدن به بابا فغانی داشت. آن سالها و اندکی پس از آن که پسر یعقوب و یک دو تن دیگر از شاهان آق قویونلو حاکم بودند، زوال این سلسله فرا رسید. نهضت شاه اسماعیل



صفوی، شرایط مملکت و منطقه را به کلی دگرگون کرد. شاعر ناکام، دوباره اسیر هجران شد و به زادگاهش در شیراز بازگشت. او که به سختی و دیر هنگام، کام و نام یافته بود، نه بخت داشت، نه نیا و نسب و خاندانی که حمایتش کند، نه ثروت و زمین و اسب و استری، نه ثروت و اعتباری، نه حامی و ممدوح برجسته‌ای، و نه دیوان و دفتر که دست به دست بگردد، حتی تخلص وی هم خالی از اشکال نبود و شخصیت منزلت‌ش هم در دسر و بدنامی برایش همراه می‌آورد. اواخر عمر که صفویان به قدرت رسیدند، راه توبه انابه پیش گرفت و مادیات و قصاید و مرثی محکم در مسیر ایدئولوژی تشیع و استحضام بنیان صفویان سرود. در جای دیگر به پیششاری و تقدم او بر محتشم کاشانی، در سرایش ترکیب‌بند مشهور سخن گفته‌ام؛ با فغانی مدیحه‌ای در وصف ثامن‌الائمه امام علی بن موسی الرضا (ع) نیز سروده که از سوی نویسندگان و تذکره نگاران عوام، به مکاشفه‌ای در آخر عمرش تعبیر شده و برای خوشایند حکام صفوی در منابع ایشان جعل و درج شده است. این نوع افسانه‌سازی البته با توجه به سابقه و رفتار فغانی، چندان عجیب هم نیست. اغراق او در توبه و عبادت در

کوشش نوآورانه او زده شد. تقی‌الدین کاشانی «در خلاصه‌الاشعار» نشان می‌دهد که فغانی را در شیراز آنقدر اعتبار بود که شعرهایش به حافظ تشبیه می‌شد و می‌گوید چون «در طرز غزل و اسلوب سخن طریقه خواجه حافظ سپرده، لذا محققین او را حافظ کوچک گفته‌اند. چه معارف و حقایق به زبان عشق نیکو بیان کرده و در آن وادی گوی مسابقات از غزل سرایان زمان خود برده است.»

یکی از سهل‌انگاری‌های فغانی، همین تخلص اوست. در تخلص «سکاکی» همین بس، که هیچ شعری بدین تخلص در هیچ متنی نیست. سام میرزا اوحدالدین بلینی در تحفه‌سامی و عرفات العاشقین، صراحتاً به اینکه او در ابتدای شاعری سکاکی تخلص کرده اما هیچ شعری نمی‌یابیم و اما لقب یا تخلص «فغانی» هم برای یک شاعر حرفه‌ای و ادب‌داده، خالی از اشکال نبوده، زیرا چندین نفر این عنوان را برگزیده و در اشعارشان تخلص می‌کرده‌اند. دربار سلطان یعقوب، و شاعران و ادبای حاضر در این آستان، باهوش و ادب‌شناس بودند. یعقوب، اهمیت ابداعات فغانی را دریافت و با پذیرش وی، نام و احترام خود را نیز به عنوان فرمانروایی در

وقت پیری نبود، قبل از آن، گونه‌ای دیگر می‌زیست و رفتار می‌کرد. نقل قول و قلم تقی‌الدین و سام میرزا که در تاریخ ادبیات دکتر صفا آمده، خالی از وصفی شیرینی نیست: «چون بابای مشارالیه در وادی مشرب عالی افتاده بود و اکثر اوقات نیز از قید محبتی خالی نبود، لهذا به شرب مدام اشتغال می‌نمود چنانچه از غایت شرب مدام گویند هر چند شراب می‌خورد کیفیت نمی‌یافت و گاهی که به شربخانه افتادی، تامی در خم بود از آنجا بیرون نمی‌آمد و در آخر کارش به جایی رسیده بود که به واسطه جرعه ای، خواری بسیاری از درد کشان می‌کشید و اهل میخانه وی را خدمات نالایق می‌فرمودند.»

سام میرزا در شرح حالش نوشته که چون بعد از وفات سلطان یعقوب آق قویونلو به خراسان رفت و در شهر ابورد سکونت گزید، حاکم آنجا مقرر داشت تا هر روز یک من گوشت و یک من شراب بدو می‌دادند و در اواخر، کار او به جایی رسید که مردم شربخانه او را از پی مایحتاج می‌فرستادند و با او هزل‌های رکیک می‌کردند و او به واسطه شومی حرص شراب، تحمل می‌کرد. این اشارات، مستقیماً با مبالغه همراه است، زیرا چنانکه اینها نوشته‌اند، فغانی می‌بایست از میانه‌های حیات به دیوانگی افتاده باشد و هرگز از شربخواره لا یعقل خم پیمایی چنان اشعار آبدار و مناقبی‌بدان خوبی که در حق اهل بیت ساخته و غزلهای قصایدی که بدان زیبایی پرداخته است، نمی‌آید. اما این نکته مسلم است که او در قسمتی از عمر شصت و اند ساله خود، از «ام‌الخبثات» نمی‌پر هیخت و به خبث‌ها و ناپاکی‌های آن دامان طبع و جان می‌آلود ولی در آخرین سالهای حیات که در مشهد به سر می‌برد توبه کرد و به راه راست باز آمد و گویا همان شربخواری چندین ساله، او را در پایان زندگی به بیماری فلج گرفتار ساخته بود.

در این دوره که فغانی می‌زیست و هجرت می‌کرد و طرد می‌شد و پذیرفته، و یا تمسخر می‌شد و احترام می‌یافت، بدمستی می‌کرد و توبه، زند مقیم شربخانه بود یا پیر تائب زاهد در کنج اعتکاف، دیوانش را به شیراز گم می‌کرد و اوراق پریشان و دفتر و دیوان را دوباره شیراز می‌بست، جهانی تازه از راه می‌رسید و برای دو سه قرن، فغانی یکی از ستارگان درخشان آن در سپهر شعر و ادبیات بود. هر چه در عمر فغانی و جسمانی ناکام و بدنام شد، از عشق عرفانی و این جهانی بی‌بهره ماند و در شراب و شاهدبازی و عیش و عزت و سربلندی و حتی زهد و زاویه‌ای که قرین توبه در واپسین ایام عمرش بود، منزل و منزلتی نیافت، حتی اسم و رسم و تخلص و شعریا بیت و حتی مصرعی از سکاکی جوان، در دوران و دیوان نخستین، باقی نماند، اثرهای بسیار در تذکره‌های پسین با اشارت به او و شعرهایش نوشته شد و استقبالی حیرت‌انگیز از شعرها و غزلیات و قصاید و دیگر انواع سروده‌هایش در کار آمد. چنان که رد و سابقه برخی از بزرگترین آفرینش‌های شاعرانه ایران را نمی‌توان بی‌توجه به دیوان بابا فغانی دریافت. ترجیح‌بند هات‌اف‌اصفهان‌ی و ترکیب‌بند محتشم کاشانی، دو نمونه منحصر بفرد از این آفرینش ادبی است. بسیاری از بزرگان، بابا فغانی را قافله‌سالار طرز تازه و برخی تا بدانجا پیش رفته‌اند که او را استاد شاعران نامداری همچون صائب تبریزی دانسته‌اند. هیچ غرابی هم در کار نیست، وقتی صائب خود سروده است:

از آتشین دمان به فغانی کن اقتدا

صائب اگر تتبع دیوان کس کنی

پی‌نویس:

۱- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۴، ص ۳۹۹.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، همان، صص ۴۱۲ و ۴۱۳.